

مجازات اعدام علاج جرائم نیست



امان‌الله قرابی‌مقدم جامعه‌شناس

نگارش این مقاله براساس دیدگاه جامعه‌شناسی شکل گرفته است.

مجازات و زندان (قوانین زاجره و تنبیهی) در شان جامعه متمدن ایران با تاریخ نه‌هزارساله نیست و بهتر است -همان‌طور که مد نظر ریاست قوه قضائیه است و در لایحه پیشگیری از وقوع جرم در تاریخ ۹۴/۶/۲۲ مطرح و بار دیگر در تاریخ ۹۵/۴/۹ (هفته قوه قضائیه) در حضور رهبر فرزانه، تاکید شد- حقوق قضائی کنونی از حقوق «زاجره» یا (تنبیهی) به سوی حقوق «جایره» یا (ترمیمی و اصلاحی) و پیشگیری قبل از وقوع جرم که از ویژگی‌های جامعه توسعه‌یافته است، تغیر کند.قبل از آنکه جرم و جنایتی به وقوع بپیوندد و کار از کار بگذرد و نوشدارو بعد از مرگ سهراب صورت گیرد، راه‌های وقوع جرائم تا حد ممکن گرفته شود؛ زیرا دیگر امروزه، از لحاظ جامعه‌شناسی کیفری، به‌خوبی معلوم شده که این مجازات نه در شان جامعه متمدن و نه علاج قطعی وقوع انواع جرائم و بزهکاری است؛ بلکه چنانکه مورد نظر ریاست قوه قضائیه در لایحه پیشگیری از وقوع جرم است، می‌بایست به بررسی ریشه و عوامل مؤثر در وقوع انواع جرائم بپردازیم. زیرا تا عوامل مؤثر در انواع جرائم، مشخص و مرتفع نشود، نمی‌توان امیدی درباره کاهش انواع جرائم و تعداد زندانیان داشت. اکنون حدود ۲۲۰ هزار زندانی در کشور وجود دارد که اثرات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، روحی و روانی و از همه بدتر سیاسی دارد که جبران ناپذیر است. علاوه‌بر آن روشن شده است که پیشگیری به مراتب کم‌هزینه‌تر و مفیدتر از به‌زندان انداختن مجرم و بزهکار است. چه اگر مؤثر بود با اینهمه اقدامات می‌بایست جرم و جنایت در جوامع مختلف کمتر می‌شد؛ درحالی‌که این واقعیت انکارناپذیر است که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان اجتماعی را یافت که در آن جرم وجود نداشته باشد. زیرا جرم و بزهکاری از هر دیدگاهی بررسی شود، بدون شک قسمتی از آن به وضع اجتماعی و شرایط موجود آن وابسته می‌شود و عوامل گوناگون اجتماعی است که بر افراد تأثیر می‌گذارد و از آنها بزهکاری را می‌آفریند. به‌عبارت‌دیگر جرم، صرفاً پدیده‌ای اجتماعی و زاییده عملکردهای نادرست نهادها و سازمان‌های اجتماعی، آموزشی و پرورشی، اقتصادی، محیط زندگی، فرهنگی، قوانین، مقررات و… است، به‌همین دلیل است که هیچ‌یک از جرح‌شناسان بعد از قرن نوزدهم، جرم و بزهکاری را ارثی، فطری، مادرزادی و ژنتیکی نمی‌دانند و معتقدند که این عوامل گوناگون اجتماعی است که مجرم می‌آفریند و درمان، مناسب درد نیست و اجرای مجازات علیه مجرم بر طبق تحقیقات به‌عمل‌آمده به‌وضوح، نبود تناسب میان بیماری و درمان را بیان می‌کند.

به‌جای مجازات و خشونت و اجرای مکافات، بهترین راه مبارزه، یافتن علل اساسی، ناراحتی و بزهکاری‌هاست.

ازاین‌رو مجازات‌های معمول، با آرمان‌های مقدس انسانی و هدف‌های مترقیانه جوامع قرن بیست‌ویکم و احساسات نوع‌دوستی و انسانیت مطابقت ندارد و مجازات علیه مجرم است نه جرم؛ زیرا مستمندی که با همه درماندگی در هنگام زردی، وجدانش ناراحت و نگران است و عمیقاً از آنچه انجام می‌دهد رنج می‌برد، قبل از آنکه گناهکار باشد، یک قربانی



عکس: Reuters

است. عدالت به مجرم نمی‌اندیشد که چرا به وجود آمده است؛ به بزهکار توجه ندارد که چرا به وقوع پیوسته است؛ بلکه آلت را می‌شناسد که مرتکب جرم شده!

عدالت، جوانی را که به دختری تجاوز کرده و هتک ناموس او را کرده است به زیر زنجیر اسارت و زندان می‌کشاند؛ ولی هیچ‌گاه در اطراف این امر جست‌وجو به عمل نمی‌آورد که آیا امکانات لازم برای اساسی‌ترین و اولیه‌ترین نیاز این فرد وجود داشته است؟ آیا شرایط فراهم بوده است؟ تا او بتواند خواسته طبیعی خود را به صورت طبیعی ارضا کند؟ آیا تحریکات آسیب‌رسانی وجود نداشته است که او را به طرف تجاوز رانده باشد. عدالت دراین‌باره باید علیه سنت‌های سنگین و متحجر که مانع تشکیل خانواده و زناشویی جوانان است، قیام کند؛ به جامعه‌سازان حمله کند؛ سنت‌طلبان را به تحولات زمان آشنا و به وظایفشان آگاه کند و جلوی تحریکات مختلف که ناسازگاری و عصیان ایجاد می‌کند، سدی بسازد. در جامعه‌ای که عوامل محرک جرم‌آفرین وجود دارد مجازات‌کردن، عملی نادرست است زیرا عوامل محرک همیشه جرم‌زاست و کیفرهای گوناگون هر قدر هم شدید باشد، کمتر می‌تواند اثربخش باشد و به همان نسبتی که عوامل زیاد و قوی هستند، جرائم بیشتر و شدیدتر خواهد بود و به نسبتی که عده‌ای از بزهکاران به مجازات برسند، عده دیگری آفریده می‌شوند. مثلاً اگر سفره رنگین در برابر گرسنه‌ای گسترده شود، آیا تهدید به مجازات می‌تواند مانع دست‌زدن او به اغذیه و اطعمه شود. بدیهی است که اگر این شهر هرات که دارد به وضعی که دارد به طرف سفره پیشش نبرد، غیرعادی است. به‌همین دلیل جامعه‌شناسی جرم می‌گوید که به‌جای کیفرهای مختلف و تشدید آنها، هیچ دردی درمان نمی‌شود و هیچ جرمی را نمی‌توان نابودکرد. بلکه باید با علت‌های به‌وجودآورنده به جنگ

همین حوالی



از هرات تا تهران، یک میلیون تومان

اختر ماکویی

کنم که چند ماه برای کارگری با تفریح به ایران رفته‌اند و به وسیله پلیس «رد مرز» شده‌اند. (یک نوع عجیب از فارسی با کاربرد شدید واژه‌های «آره» و «این‌جوری» و با همان لهجه می‌گویم: «برای کارگری حاج آقا».

چند نفر دیگر هم که در سالن حضور دارند، به بحث ما گوش می‌دهند و هرازگاهی به صورت عجیبی به اعضای بدتم نگاه می‌کنند. دلیل این عملشان را نفهمیدم، خواستم پرسسم چرا این‌طور نگاه می‌کنند، ولی فکر کردم شاید بختمان بالا بگیرد و برنامه‌ام لو برود. حاج هاشم می‌گوید چقدر می‌توانم برای اینکه من را برساند تهران، پول به او بپردازم؛ با همان لهجه عجیب که گفتش خیلی برابم سخت بود گفتم که چطور و از چه راهی می‌خواهد مرا ببرد ایران. این جمله را که می‌گویم، قیافه‌اش عوض می‌شود و می‌گوید قرار نیست او مرا به ایران ببرد. گفت که فقط وی رابط بین من مسافر و قاچاقچی اصلی است که خودش هم او را نه تا به حال دیده و نه می‌شناسد.

یک قند را گوشه لبش می‌گذارد و می‌گوید «راه‌های زیادی» برای رفتن به ایران است که برخی از راه‌ها سخت است و برخی هم آسان که سختی و آسانی آن به وضعیت جیب من برمی‌گردد. دو راه را پیشنهاد می‌دهد؛ اولی از طریق پاکستان با «پیاده‌روی زیاده» و مسیری نسبتاً سخت. برای رفتن از این راه حاج‌هاشم ابتدا یک بلیت به مقصد قندهار برایم تهیه می‌کند، سپس از آنجا همراه با گروه به شهری در پاکستان می‌رویم تا با قاچاقچی اصلی ملاقات کنیم. رفتن از این مسیر همراه با مبلغی که قبل از سفر باید به حاج هاشم بدهم، یک میلیون تومان می‌شود. مبلغ اصلی این پول یعنی ۸۰۰ هزار تومان را باید در تهران به قاچاقچی بپردازم؛ می‌گوید اگر فردی «خیلی مطمئن» را به عنوان ضامن به او معرفی کنم، می‌توانم این ۸۰۰ هزار تومان

زاویه

دریچه

آیا تماشای اعدام اثر درمانی دارد؟



امیر هوشنگ بافاری، جامعه‌شناس

درباره اعدام در ملاعام بارها از من سؤال شده است. بسیاری می‌خواهند بدانند که آیا دیدن صحنه اعدام یک جانی، قاتل، قاچاقچی یا یک متجاوز به عنف می‌تواند در روحیه افراد اثرگذار باشد و به قول ارسطو در آنها حالت «کاتارسیس» یا تزکیه ایجاد کند؟ باید بگویم که براساس تجربیات من، تماشای اعدام، اثر درمانی ندارد. فردی که به اعدام محکوم می‌شود دیگر زنده نیست تا بخواهد از اثر درمانی فعل مجازات بهره‌مند شود و از سوی دیگر، افرادی هم که به تماشای این مراسم می‌نشینند بهراری از آن نخواهند برد.

براساس علم روان‌شناسی می‌توان تماشایان اعدام را به چند گروه تقسیم کرد؛ عده‌ای که به خاطر ویژگی‌های ژنتیکی خاصی که دارند، احساس همدلی ندارند. در وجودشان حسّی ندارند و نمی‌دانند و متوجه نخواهند شد که قاتل با این صحنه چه درد و رنجی را تحمل می‌کند. این افراد اگر خوشحال نشوند، ناراحت هم نخواهند شد.

دسته‌ای دیگر از روی کنجکاوی و ماجراجویی پا در چنین مراسمی می‌گذارند. البته خیلی از تماشاچیان با دیدن صحنه ترساک به بیماری اختلال پس از سانحه مبتلا می‌شوند.

باید توجه داشت که بسیاری از اعدام‌های در ملاعام، ریشه در سنت اداره شهرها داشته‌اند و نه اینکه رویه‌ای قانونی و حتی شکلی در اداره جامعه و کاهش جرم باشند. در گذشته‌های دور، اعدام‌ها به خاطر نبود کنترل‌های لازم در برابر چشم مردم و در کوچه و خیابان‌ها صورت می‌گرفت اما امروز که ساز و کارهای قضائی، مددکاری، نظامی و انتظامی توانسته‌اند بار بسیاری از رویکردهای مدنی را به دوش کشیده و در جهت بهبود شرایط اجتماعی گام بردارند، اعدام در ملاعام دیگر چندان اولویت جامعه‌شناسی شهری نیست.

اگر به‌طور کلی بخواهیم نگاه کنیم، مجرمان گرگ‌هایی در لباس میش هستند. آیا می‌شود گرگ‌ها را اعدام کرد؟ از نظر پزشکی مجرمان، کنترل خاصی ندارند و باید از نظر قانونی راه‌هایی اتخاذ شود تا شرایط بهتری برای اجرای مجازات آنها در نظر گرفته شود.

گاهی اوقات برای اینکه خانواده مقتول آرام شوند، متمم پرورنده باید قصاص شود. ما در جایگاه خانواده قربانی نیستیم تا بدانیم بعد روانی آن تا چه حد است. باید به این مسئله از دو منظر نگاه کرد؛ از بعد علمی و بی‌طرفانه. در مجموع بهتر است مجرم تحت کنترل قرار گیرد و در زندان‌ها اعدام شود. با مرور مواردی که عنوان شد، حال وقت آن است که به همان سوال نخست برگردیم: آیا تماشای اعدام، روحیه ما را تلطیف کرده و از ارتکاب به جرم باز می‌دارد؟ عده‌ای می‌گویند که به این مراسم‌ها می‌روند از نظر سلامت روان مشکل دارند. این افراد به تصور اینکه به کارناوال و تفریح می‌روند، با در چنین مراسم‌هایی می‌گذارند. درواقع افراد با دیدن صحنه‌های ضداجتماعی، ترسی در وجودشان ایجاد نمی‌شود و ادب یا به قول ارسطو، تزکیه نخواهند شد. کسانی که فیلم خشونت‌آمیز می‌بینند به سمت خشونت گرایش پیدا می‌کنند وای به حالی که در گوشه‌ای از شهر شاهد ماجرای وحشتناک باشند. این اعدام‌ها در خانواده قاتل نیز تأثیر دارد؛ مرور می‌کنیم و امروز که همان سوالات همیشه را درباره اردیبهشت ۹۶ در ذهن داریم، من بیش از هر زمان دیگری در سالیان گذشته، مردد مانده‌ام که این تحفیف‌شدن ناگزیر را بی‌عملی باید خواند یا واقع‌گرایی.

نگاه

عبور از بی‌عملی به واقع‌گرایی

علی شهابی

برده‌اول: ۱۳۹۲

«چه بسا این واقع‌گرایی به بی‌عملی در سیاست نزدیک شود؛ اما اشتباه است اگر واقع‌گرایی در سیاست را مساوی بی‌عملی در سیاست و کلبی مسلکی بخوانیم…» بی‌عملی در سیاست کم‌هزینه‌تر است تا سیاست‌ورزی رمانتیک که نتیجه‌اش نه تغیر و اصلاح که معلق‌شدن سیاست و میدان‌دادن به ستیز است و روی‌دست‌ماندن تعدادی اسطوره دست‌بسته و شکست خورده». (یادداشت سردبیر در بازخوانی کارنامه خلیل ملکی، اندیشه پویا، شماره ۳۶، ص. ۵۰)

خواندن این سطور مرا به یاد «پند رودکی»^۱ انداخت. به یاد آورد در گیرودار انتخابات ۹۲، برای دوستانم نوشته بودم: *«گفتم اگر پدر نتوانست یا نخواست من هموارکرد خواهم گیتی را*
فرزند من به عجب جوانی تو این مگوی
من خواستم ولی نتوانستم
تا خود چه خواهی و چه توانی*»* (ه. ا. سایه)

همیشه باور داشته‌ام نسل ما عاقل‌تر و عمل‌گراتر از نسل پدران ماست و همیشه این شعر سایه را دفاع ساده مردی سالخورده از پیشینه هم‌نسلانش در برابر جوانان نوحاسته پرشور می‌پنداشتم. این روزها از پای که نه، از دهان افتاده‌ام در محاجه با هم‌سن‌وسالانی که قصد شرکت در انتخابات ندارند؛ عمدتا به این دلیل که تا وضع چنین است و چنان است، رأی‌دادن بی‌هوده است و…

نمی‌دانم به‌راستی ما را چه می‌شود که کیتی را به تمامی هموار می‌خواهیم تا شاید آنک بر سر همگان منت گذاشته و دستی بجنبانیم. تو گوئی امروز از آن عمل‌گرایی پُرمدعا، جز بی‌عملی پرتوقعی برجای نمانده است.

همه ما، از کسانی که رأی می‌دهند و آنان‌که رأی نمی‌دهند، می‌دانیم و مقیم که با خانه‌نشینی، جهان هموار نخواهد شد؛ پس شاید وقت آن رسیده عجب جوانی را کنار بگذاریم و اندکی از شور آرمان‌خواهی پدرانمان را بازیابیم».

برده دوم: ۱۳۹۴

بهمن‌نق ۹۴ است و در مرکبی راهوار عازم سفرم. روزهای پرتلاطم پیش از انتخابات را می‌گذرانیم و مصاحبه «ابراهیم اصغرزاده» را در دست گرفته‌ام با عنوان «دلایل ورود به انتخابات و نامزدی از منهد».

«هر سه نیروی مردم، حکومت و احزاب، سهم خود را از این انتخابات برخوانند داشت و جایی برای جنگ خیابانی و دعوا وجود نخواهد داشت…» بالعکس، معتقدم جامعه دارد به یک قرارداد، تفاهم ملی و یک سازمان گفت‌وگو می‌رسد… اکثریت جامعه ایران به این باور رسیده که رأی او تأثیر دارد و این بسیار مهم است.» (صدا، شماره ۶۸، ص. ۴۱)

در حاشیه مجله با قلمی بی‌رقم نوشته‌ام: «به نظر می‌رسد تأثیر مردم (از میان سه نیروی مذکور) برای ایجاد یک سازمان گفت‌وگوی ملی، چندان مقتضایه نباشد.

در این‌میان و در غیاب احزاب، شاید تنها خواست حکومت است که تعیین‌کننده است؛ هرچند درخصوص نقش مردم و تأثیر آن (میزان یا نحوه تأثیرگذاری آن در صحنه سیاست امروز ایران) باید به‌شدت محتاط بود.

برده سوم: ۱۳۹۶

مطلب «پند رودکی» را در واقع چهار سال پیش‌تر، در آستانه انتخابات ۸۸ و در هوای آن روزها نوشته بودم. در ماه‌های منتهی به انتخابات ۹۲؛ اما حال و هوا دیگر بود و نای و نفسی برای محاجه باقی نبود، اما باز هم قصد کرده بودم در انتخابات شرکت کنم؛ به همان باور چهار سال پیش و به همان امید.

انتخابات خرداد ۹۶ در پیش است و باز هم قصه همان است. به یاد می‌آورم از خرداد ۷۶ (نخستین‌بار که در انتخابات شرکت کردم)، همین قصه برای من تکرار شده است. سوالات پیش روی ما امروز همان است که بود: شرکت یا شرکت‌نکردن در انتخابات؟ حمایت یا حمایت‌نکردن از روحانی؟ …

اگر نقطه وقاق فعالان سیاسی (مراد از فعالان سیاسی، سنخ ابراهیم اصغرزاده است) و توده قائل به مشارکت سیاسی (از قماش من)، در این باشد که هدف در ساختاری مردم‌سالار، استقرار خواست قاطبه مردم است؛ پرواضح است که در صورت تحقق‌یافتن این خواست، بدنه اجتماعی به ناگزیر تحفیف خواهد شد؛ بنابراین، باوجود حرکت جامعه به سوی پذیرش واقعیت‌های موجود به شکلی غیر ارگانیک البته)، باید پرسید آیا به‌واقع آرمان مردم‌سالاری در ایران امکان‌پذیر (دست‌کم از ۵۷ خرداد و ۷۶ پس از آن تا امروز)، چنان‌که در راستای یک سده مشروطه‌خواهی ایرانیان باشند، به پیش رفته است؟ این همان نقطه‌ای است که معتقدم آرمان واقع‌گرایی را در سیاست، به دوراهی بی‌عملی یا ساختارشکنی (ا دست‌کم سیاست‌ورزی رمانتیک به تعبیر رضا خجسته رحیمی) می‌کشاند.

واقعیت آن است که واقع‌گرایی در سیاست امروز ایران، محتاج بازخوانی خواست قاطبه فعال در بدنه اجتماعی (و نه حتی قاطبه مردم ایران) در ۲۰ سال گذشته (و نه حتی در تمام دهه‌های پس از مشروطه) است. واقعیت آن است که بازخوانی دقیق خواست‌های بدنه فعال اجتماعی، امری است مقدم بر این سؤال که آیا امروز به آرمان‌گرایی (از جنس آنچه نزد پدرانمان دیدیم) محتاجیم یا به واقع‌گرایی (از جنس آنچه نزد خلیل ملکی بوده است).

واقعیت آن است مادامی که حرکت به سوی استقرار خواست قاطبه فعال در بدنه اجتماعی، به قدم‌هایی ملموس، توجیه‌پذید نباشد، کار برای امثال من در اقعاج مجدد اتانی که گاه به دل امیدی داشته و حاضر به مشارکت در انتخابات شده‌اند، هر روز سخت‌تر از دیروز خواهد شد و در این میان، نجیف‌شدن بدنه اجتماعی (که عمدتا به سوی اصلاح‌طلبان گرایش دارند) امری است ناگزیر.

امروز که روزهای مهیج اسفند ۹۴ را از سر گذرانده و آثار آن را

مرور می‌کنیم و امروز که همان سوالات همیشه را درباره اردیبهشت ۹۶ در ذهن داریم، من بیش از هر زمان دیگری در سالیان گذشته، مردد مانده‌ام که این تحفیف‌شدن ناگزیر را بی‌عملی باید خواند یا واقع‌گرایی.

۱. پند رودکی، عنوان شعر سایه است.